اول دفتر

کرونا در رمضان

چراغ اول کنسرت‌های آنلاین ماه مبارک رمضان را حسام‌الدین سراج روشن کرد؛ کنسرتی که «بوی بهشت» نام داشت و به همراهی گروه ارغنون برپا و پخش شد.

اما جز برگزاری این کنسرت، حرف‌های خواننده پیشکسوت نیز جالب توجه بود؛ از خاطرات خود در رمضان‌های کودکی و همچنین تعبیرش از بیماری کرونا. جالب‌تر این‌که رضا امیرخانی، قصه‌نویس نیز در این بخش مشارکت داشت و خاطراتی را تعریف کرد. بخش‌هایی از حرف‌های این دو را برگزیده‌ایم:

سراج:
کرونا به سود بشریت است

از بزرگ‌ترین ظلم‌هایی که کرونا به بشریت کرده این است که ما را دچار فاصله‌گذاری اشتباهی کرده؛ یعنی ما از هم دور می‌شویم و مثلا نمی‌توانیم با آشنایان و دوستان خود دست بدهیم که امری سخت است.

سحر که بیدار می‌شدیم دعای سحر را با صدای محمد ربیعی می‌شنیدیم که صدایش به نوعی برای مردم خاطره‌انگیز شده بود. حتی حالا که صدای او را می‌شنوم به یاد سحرهای آن دوران می‌افتم. فرم دعاخواندن او به صورت غیرمستقیم به مردم القا می‌کرد که اذان صبح تا چند دقیقه دیگر خوانده می‌شود. ایشان در برنامه گلها نیز اجرا می‌کرد و دعای ربنایی می‌خواند که من و برادرم با آن تمرین می‌کردیم.

کرونا آلودگی صوتی و هوا را بهبود بخشیده است. کرونا درس‌های بزرگی به بشریت داد. با شیوع کرونا یاد گرفتم چگونه تمیزتر باشم و مراعات دیگران را بکنم. یاد گرفتم بیرون بیایم و هوای تازه بخورم چون قبلا این کار را نمی‌کردم. یاد گرفتم در فضای بدون ترافیک رانندگی کنم. اینها همه لطف خداست. درست است که عده‌ای از بین می‌روند و ما هم تسلیت می‌گوییم، ولی این شرایط به سود بشریت است، چون بشریت درس‌های بزرگی یاد می‌گیرد.

امیرخانی:
اولین سحرم، جنگ بود

اولین سحری که همراه خانواده خوردم با جنگ تحمیلی همزمان شده بود. ساعاتی کنار هم می‌نشستیم که دیگر ممکن نیست آن ساعات را تجربه کنیم. از نظر من این فضا مملو از احساسات گذشته و خاطرات دلنشین و فراموش نشدنی است.

سراج در محلی بزرگ شده که ریشه‌های موسیقی در آن جریان داشته و من نیز قبل از نویسندگی دنباله‌رو همان جریان بودم.

چندی پیش ویدئویی از یک آهو در ساحل غربی در ایالات متحده آمریکا دیدم. ذوق این حیوان از اولین تجربه خود از دیدن دریا مرا به یاد اولین تجربه دیدن فرزندم از دریا انداخت و پس از آن به گریه افتاده و با خودم گفتم که سال‌ها قسمتی از حق این حیوان را گرفته بودیم و آنها نیز مخلوقات خدا هستند و حق دارند.

نگاهی به قطعه «آمدم ای شاه پناهم بده» که همه دوستش دارند و حالا در روزهای بسته بودن درِ حرم آن را بیشتر گوش می‌دهیم

سرود مشترک آدم‌ها و کبوترها

عکس: محمد زائرنیا | جام جم

گفت‌وگو با حاج محسن طاهری، مداحی که شهید یونس حبیبی با صدای او شیفته مداحی شد

حق «حاج یونس» این نبود

یونس حبیبی، مداح اهل بیت و جانباز دفاع مقدس به همرزمان شهیدش پیوست. پیکر پاک او صبح امروز در زادگاهش به خاک سپرده می‌شود

گروه معارف

حالا دوستانش می‌گویند از رنجی ۳۰ ساله رها شد. از جمله همین حاج محسن طاهری مداح اهل بیت که این در صفحه با او به گفت‌وگو نشسته‌ایم این را می‌گوید اما این را هم اضافه می‌کند که حتی سایه‌ای کم‌رمق از او تکیه‌گاه بود برای خانواده‌اش و برای خانواده بزرگ‌ترش یعنی مداحان اهل بیت و اهالی مخلص جبهه و جنگ.

بامداد دیروز سرانجام یونس حبیبی، جانباز و مداح اهل بیت(ع) پس از سال‌ها تحمل عوارض ناشی از جراحات دوران دفاع مقدس، و وقتی که هنوز ۵۳ سالگی را تمام نکرده بود به همرزمان شهیدش پیوست. سال‌ها بود که کسی صدای گرمش را از نزدیک نشنیده بود چرا که با تنی رنجور از این بیمارستان به آن بیمارستان می‌رفت و سرود زندگی را در مقابل مرگ سر می‌داد. یک سال واپسین زندگی پربرکت این شهید بزرگوار در کما گذشت؛ چندی پیش هوشیاری نسبی پیدا کرد، اما مجددا چند روز پیش به دلیل مشکلات تنفسی در پی مجروحیت شیمیایی به کما رفت و در نهایت بامداد امروز به شهادت رسید. اما میراث او، به عنوان یکی از گرم‌ترین نواهای مذهبی ما چه بود؟ حالا خیلی‌ها می‌گویند حتی همان یک ذکر معروف اباعبدا... او برای این‌که تا همیشه در خاطرها بماند کافی است، اما مداحی اهل بیت، تنها یکی از شوون زندگی او بود.

از مهران تا تهران

حالا تخت خالی‌اش در بیمارستان، جانماز و مهرش کنار تخت و قرآنی که بالای سرش داشت می‌تواند همه دوستان و خانواده‌اش را یاد آن خاطره‌ای که تعریف می‌کرد بیندازد و جانشان را به آتش بکشد. همان که می‌گفت در عملیات کربلای یک در مرز مهران و وقتی رزمندگان گردان علی‌اکبر لشکر سیدالشهدا که به قلاجه رفته و شهید شده بودند او رسیده بود به چادرشان و ساک‌هایشان را در چادر دیده و به هم ریخته بود. می‌گفت وسایلشان را جمع کرده و اشک ریخته. لابد حالا پسرش مجتبی هم چنین حالی دارد وقتی آن جانماز و مهر و قرآن را از بیمارستان به خانه می‌برد. یکی دیگر از خاطراتی که شهید حبیبی بارها تعریف کرده بود، مربوط بود به اولین باری که در مهدیه تهران نشسته بود پای مراسم مداحی. می‌گفت مداح آن روز مهدیه حاج محسن طاهری بود و او که پنج سال بیشتر نداشت آرزو کرده بود روزی برود آن بالا جای حاج محسن بنشیند و مداحی کند. آرزویی که چند سال بعد برآورده شد. حالا با حاج محسن تماس می‌گیریم و گفت‌وگو را اتفاقا با همین خاطره پنج سالگی حاج یونس شروع می‌کنیم. از او می‌پرسیم آیا این خاطره را شنیده است و از این آرزو با خبر بوده است که می‌گوید: «بله، اخیرا طی ویدئویی از یک گفت‌وگو این را شنیدم. باعث افتخار من است. او همیشه لطف داشت و با این که خودش یکی از بهترین مداحان بود من را استاد خودش خطاب می‌کرد».

می‌گوید در این روزهای کرونازده، یاد بزرگمردهایی چون یونس حبیبی حال آدم را خوب می‌کند: «سال‌ها از ناراحتی شیمیایی رنج برد. چند بار رفتم بیمارستان و دیدمش از نزدیک. به ظاهر حالا باید بگوییم راحت شد از این همه رنج، اما خب برای خانواده‌اش، همان کسی که روی تخت بیمارستان خوابیده بود و چیزی نمی‌گفت پدر و همسر بود. تکیه‌گاهی و سایه‌ای بسیار گرم.» این مداح اهل بیت، برای ذکر اهمیت شهید حبیبی در مداحی، یاد خاطره‌ای می‌افتد: «اوایل دهه ۸۰ بود که برای مداحی به هامبورگ آلمان رفته بودم. قرار بود در جمعی فرهیخته از استادان علم و دانشگاهیان آنجا مداحی کنم. وارد که شدم نوار مداحی معروف حاج یونس را گذاشتند... اباعبدا... . او مداحی بود با آثار بسیار متنوع. هم در اجرا و هم در جاهایی که می‌رفت و می‌خواند.»

تنهایش گذاشتند

یکی از دردناک‌ترین اظهارنظرهای شهید یونس حبیبی در همه این سال‌هایی که با جراحات جبهه سپری کرد این بود که یک بار به سایت عقیق گفته بود می‌گویند یونس منزوی شده. او گفته بود به جای این‌که چنین صفتی را به او ببندند می‌توانند بروند و سراغش را بگیرند. حالا که شهید شده احتمالا بسیاری از کسانی که او را در این سال‌ها فراموش کردند، حسرت چنین غیاب بزرگی را می‌خورند هر چند شهادت، مطلقا منجر به غیاب نمی‌شود و بلکه حضوری شریف را قاطع‌تر می‌کند. او برای تامین هزینه‌های درمانش همواره در مضیقه بود. نه این‌که دستش به دهنش نرسد اما کیست که بتواند با هزینه‌های درمانی چنین مدت‌دار و پیچیده به‌راحتی کنار بیاید. حتی خانه‌ای را که در تهران داشت فروخته و هزینه درمانش کرده بود و این سال‌های اخیر را در تهران زندگی نمی‌کرد. وقتی از حاج محسن طاهری می‌پرسیم که چرا حاج یونس را این‌طور تنها گذاشتند، داغ دلش تازه می‌شود و می‌گوید: «متاسفانه فرسایشی و طولانی شدن روند درمان ایشان باعث شد بسیاری او را فراموش کنند. هزینه‌های درمانش بسیار سنگین بود. گاهی همیاری صورت می‌گرفت اما خب کافی نبود. حق حاج یونس این نبود. کاش بیشتر حواسمان به او بود. یک بار یکی از مسوولان را دیدم و شماره یونس را به او دادم و ماجرایش را تعریف کردم. هر چند همان شب کسی را به عیادتش فرستاده بودند اما خب این دوستان همواره درگیر بروکراسی‌های پیچیده خود هستند. اگر بنیاد جانبازان به داد جانباز نرسد، اتفاقی که می‌افتد و تاثیری که می‌گذارد بسیار بیشتر از نتایج کمک نکردن است. آنجا وظیفه سازمانی‌اش همین است. اگر قرار نیست رسالت اصلی‌اش را پی بگیرد پس قرار است چه کار کند؟ باید گیر و گرفتِ کار را پیدا کرد و درستش کرد. فردا حساب و کتابی در کار است. کاری نکنیم که پشیمانی برایمان بماند.» طاهری می‌گوید: «باید خشت خشت خانه‌های این عزیزان را از طلا بسازیم نه این‌که چنان تنهایشان بگذاریم تا همان خانه‌شان را هم بفروشند و بزنند به زخم‌هایی که برای ما به تن‌شان نشسته است. اینها کسانی بودند که از همه چیز و حتی جانشان برای کشور می‌گذشتند. الگویشان حاج قاسم سلیمانی بود در خستگی‌ناپذیری. این جبهه را تمام می‌کردند و سریع در جبهه‌ای دیگر سنگر می‌گرفتند. همه بچه‌های جبهه و جنگ این‌طوری بودند.»

حاج یونس حبیبی، قرار است امروز بی هیچ مراسمی در زادگاهش، روستای «سیمت» از توابع سوادکوه، به خاک سپرده شود؛ غریبانه، مثل زندگی پرباری که داشت.

شهید یونس حبیبی سال‌ها با جراحات شیمیایی جنگید

عطف

«امارت شر» در کتابفروشی‌ها

حالا وقتش رسیده کتاب‌هایی که در روزهای تعطیلی اسفند و فروردین کتابفروشی‌ها چاپ شدند اما به بازار نیامدند بیایند و بنشینند در ویترین‌ها و قفسه‌ها. دو ماه معطل بودند این کتاب‌ها. یکی از کتاب‌هایی که انتشارات کتابسرای تندیس در روزهای آخر اسفند چاپ کرد، «امارت شر» مجتبی هوشیار محبوب بود اما خب این کتاب هم مثل دیگر کتاب‌های چاپ شده در این دو ماه، توزیع نشد و صرفا از راه فروش آنلاین به دست مخاطبانش رسید. حالا این انتشارات به جام جم خبر داده این رمان جنایی ـ پلیسی را از شنبه در کتابفروشی‌ها توزیع کرده است. هوشیار محبوب را به عنوان داستان‌نویس، پیش از این با آثار داستانی «آقای مازنی و دلتنگی‌های پدرش» (تحسین شده در جایزه ادبی واو رمان متفاوت سال ۹۰)، «آن‌ها با شاعری که خیلی دوستش داشتند بد تا کردند» و «روزهای آبی، شب مکافات» می‌شناختیم و حالا او در مسیر نوشتن رمان ژانر، قدم برداشته و امارت شر را نوشته است. قصه در سرزمینی مجعول رخ می‌دهد که جماعتی به نام صوفیانِ نالی ـ که در یکی از ایالت‌های شمالِ غربی کشور (دی‌سرا) زندگی می‌کنند ـ صاحب قدرت بسیارند. شخصیت اصلی کار هم، پلیسی است به نام شمس رودکناری، که مامور ویژه اداره پلیس پایتخت یا ایالت نیروان است. اگر می‌خواهید امارت شر را به سبد کتاب‌هایی که در دست خواندن دارید بیفزایید، باید سر کیسه را تا ۴۵ هزارتومان شل کنید و البته هیچ پشیمان نمی‌شوید. این را هم بدانید که این رمان تاکنون با تحسین محمدحسن شهسواری و مهرداد مراد، دو نفر از نویسنده‌های شاخص فعال در ادبیات ژانر، مواجه شده است.

رنگ و بوم

مثقالی، درم بخش و بهبهانی داور ۱۰ ساله‌ها

چند روز پیش در همین ستون از برگزاری مسابقه نقاشی قرنطینه گالری گلستان خبر دادیم و نوشتیم که این مسابقه قرار است بین کودکان زیر ۱۰ سال برپا شود. آن روز لیلی گلستان، مدیر گالری گلستان و برگزارکننده این مسابقه گفت که قرار است از داورانی حاذق برای بررسی آثار استفاده کند و حالا او خبر داده که آثار ارسال شده به این مسابقه را فرشید مثقالی، کامبیز درم بخش و تارا بهبهانی داوری خواهند کرد. از سوی دیگر، شهرداری تهران اعلام کرده در این مسابقه نقاشی مشارکت می‌کند و از همین رو بیانیه‌ای صادر کرده و گفته این اقدامات با مشارکت شهرداری تهران و گالری گلستان انجام خواهد شد: «یک؛ به ده اثر برگزیده لوح سپاس (زندگی) با امضای شهردار تهران و مدیر گالری گلستان اهدا می‌شود. دو؛ به ده اثر برگزیده هدایای نقدی اهدا می‌شود. سه؛ به سه اثر به عنوان برندگان اول، دوم و سوم مبلغ سه میلیون، دو میلیون و یک میلیون تومان اهدا می‌شود. چهار؛ آثار برگزیده اول، دوم و سوم با مشارکت اداره زیباسازی منطقه پنج شهرداری روی یکی از دیوارهای منطقه با نام سه کودک خالق اثر، دیوارنگاری و نقاشی می‌شود. پنج؛ شهرداری تهران کتابی از ۵۰ اثر برگزیده توسط هیات داوران چاپ خواهد کرد».